

«دیدار تئاتر برلن»

(۱۳ تا ۲۹ اردیبهشت ۱۳۸۷ = ۲ تا ۱۸ مه ۲۰۰۸)

این جشنواره، که برای نخستین بار در سال ۱۹۶۴ برگزار شده است، به گزارش بخش روابط عمومی آن امسال با هفده هزار تماشاگر در طول شانزده روز، به عبارت دیگر: فروش صد درصد صندلی‌ها، همچنین شرکت تماشاگران در نشست‌های بحث و نقد با هنرمندان از موفق‌ترین جشنواره‌های آلمان بود. هیئت داورى امسال جشنواره مرکب از هفت منتقد تئاتر از مطبوعات و رادیو تلویزیون‌های آلمان بود. اعضا که در طول سال گذشته حدود صد اجرا را در کشورهای آلمانی‌زبان دیده بودند. در ماه فوریه، طی هفت روز بحث و مشاوره در برلن، ده نمایش از موفق‌ترین و بحث‌انگیزترین اجرای‌های نمایشی را برای شرکت در جشنواره دعوت کرده بودند.

ترکیب اعضای هیئت ژوری چنین است که هر عضو، پس از سه سال متوالی عضویت، جای خود را به عضوی جدید می‌دهد. به این ترتیب در جشنواره «دیدار تئاتر سال ۲۰۰۹»، آندرس موری^۱ و ولفگانگ هوبل^۲ عضوهای جدید هیئت ژوری خواهند بود. موری، اهل بازی (سوئیس)، دیپلمه تئاتر و جامعه‌شناسی از دانشگاه‌های برلن و فرانکفورت، نویسنده، مترجم و منتقد تئاتر، از آن میان در ماهنامه «تئاتر هویته»^۳ است و هوبل، فارغ‌التحصیل ادبیات و روزنامه‌نگاری از دانشگاه

جشنواره‌های تئاتر آلمان

برلن، مولهایم و رکلینگهاوزن
ایرج زهری

در ماه‌های اردیبهشت و خرداد امسال (مه و ژوئن ۲۰۰۸)، هم‌زمان سه جشنواره در آلمان برگزار شد. با همه کوشش، صرف وقت و سفر. به شهرهای نام‌رفته، موفق به تماشای همه برنامه‌ها نشدم. آنچه می‌خوانید، گزارش و نقدی است درباره دیده‌ها و خواننده‌هایم.

گزارش



مونیخ، منتقد روزنامه «زود دویتشه نرایتونگ» و مسئول بخش ادبیات مجله «اشیگل» کارهای برگزیده از: «کامر اشیل» مونیخ، «دویشس تاتز» برلن، «تالیا تاتز» هامبورگ و «شاو اشپیل هاوس» های شهرهای هانور و زوریخ سوتیس به شرح زیر بودند:

پرفورمانس ۱۹۲ ساعته «اشیخ مارنا روبین» از «زیگاسورنسن» و آرتور کوستلر، «گرترو» بر پایه رمان اینار اشلیف، «زدان دریایی، یا خانهات را خراب کن و کشتی بساز» از فیلیپ لوله، «کمبود جا» از کریستف مارتال، «دو و نیم درجه یاد ملایم» از ماریا کیلی، «طوفان» اثر شکسپیر، «ناشویی ماریا براون»، بر اساس فیلمی از راینرور نرفسیندر، «موش های صحرایی» اثر گرهارت هایتس، «پورنو گرافی»، نوشته سیمون اشتفینس و «هاریا استوارت» اثر فریدریش شیلر.

گرترو Gertrud برگرفته از رمانی به همین نام از «بنار اشلف» دراماتورژ: یسیس گروس، کارگردان: آرمین پتراس

رمان خاطرات «اشلف» از زبان مادرش «گرترو» است. و اهمیت کار یسیس گروس، دراماتورژ تاتز فرانکفورت در این است که رمان دو جلدی و هزار صفحه‌ای نویسنده را برای نمایش دو ساعته تنظیم کرده است. نکته درخشان دیگر در کارگردانی است. نمایشنامه تک گویی/دیالوگ گرترو است، تنها و با خود دیگرش. بازیگران نمایش چهار خانم هنرپیشه‌اند، که هر چهار نقش: «گرترو» را بازی می‌کنند. کارگردان بازی هنرپیشگانش را بر اساس متن و سیر زندگی «گرترو» مشخص نکرده است. چهار بازیگر پیوسته باهم‌اند، سیر داستان زندگی گرترو را گاه تعریف می‌کنند، گاه نشان می‌دهند، با هم می‌جنگند، آشتی می‌کنند، اشتباه‌های همدیگر را تصحیح می‌کنند.

خاطرات گرترو از دوران جوانی او در بخش شرقی آلمان شروع می‌شود. او که قهرمان شنا بود؛ عاشق مربی خود می‌شود؛ با وی ازدواج می‌کند؛ برای مسابقات شنا به سوئیس می‌رود؛ جنگ جهانی دوم سر می‌گیرد؛ سرمایه‌داری یهودی او را تشویق می‌کند که با وی به آمریکا برود؛ گرترو که عشقش در آلمان است، به وطن برمی‌گردد؛ همراه نازی‌ها فریاد «هایل هیتلر» می‌کشد؛ در این فاصله صاحب دو پسر شده است؛ پسران بزرگ می‌شوند و دنبال کار و زندگی خودشان به آلمان غربی می‌روند، او هم می‌خواهد آلمان شرقی را ترک کند، با دردسر بازخواست‌های مأموران آلمان شرقی روبه‌رو

می‌شود نمایش زندگی او با فروری دیوار جدایی میان دو آلمان شرقی و غربی پایان می‌گیرد. اولاف التمن^{۱۱} طراح دکور نمایش صحنه را دو طبقه ساخته است. با آغاز نمایش کف صحنه بالا می‌رود و زیر آن که به سرداب می‌ماند نمودار می‌شود. چهار بازیگر در طول نمایش در زیر و روی صحنه، بسته به سیر تاریخ، با به دلیل تغییر لباس متناسب با دوره‌ای که ماجرا در آن رخ می‌دهد، پایین و بالا می‌روند و به این ترتیب گذشت زمان را نشان می‌دهند.

کارگردانی با بخش عکس و فیلم از جنبه‌های جنگ جهانی دوم همراه با انفجار توپ و تفنگ؛ تشکیل حکومت سوسیالیست آلمان شرقی، همین‌طور فرو ریختن دیوار جدایی و یکی شدن دو آلمان را به گونه‌ای چشمگیر به نمایش گذاشته بود؛ گذشته از متن نمایش که تاریخ معاصر آلمان را، به گونه‌ای صمیمانه، تلخ و شیرین و شوخ و جد، مرور کرد، بازی‌ها نیز زنده و پرشور بود.

«دای و انیا» اثر آنتوان چخوف

کارگردان: یورگن کش^{۱۲}، «دویشس تاتز» برلین «دای و انیا» حکایت خودخواهی، عشق ناکام، تنهایی، بی‌زبانی، یکنواختی و بی‌آیندگی، ماندن، یا رفتن است.

پروفیسور، همراه همسر جدیدش آمده است، تا ملک و عقاری را که به دخترش تعلق دارد بفروشد، پول آن را بگیرد و زندگی شهری‌اش را رونق بدهد. او به تنها چیزی که فکر نمی‌کند آیتنده دخترش تنونیا و دای و انیا، برادر زن مرحومش است. سرآخر پروفیسور، ناموفق، روستا را برای همیشه ترک می‌کند و دای و انیا و خواهرزاده‌اش، با غم بی‌پایان سالیان همچنان اسیر خانه و باغ اجدادی باقی می‌مانند.

کارگردان و طراح صحنه روی فضای روستایی و خانه‌های اربابی روسیه اواخر سده نوزده تکیه نکرده بودند. نه خانه‌ای می‌دیدیم و نه سالیانی صحنه خالی، بیشتر به راهرو مانند بود، انتهای آن سکویی بود و روی آن سماوری. فضایی حقیرانه و موقتی. همه اتفاق‌ها، چه در صبح و غروب و شب هنگام، که لباس خواب و پیژاما می‌پوشیدند، همه در همین فضا، که به راهرویی میان دو سلول زندان شباهت داشت، رخ می‌داد.

بازی‌ها طبیعی و باحساس، پرشور بود. هنگامی که نقش‌ها بازی‌شان تمام می‌شد، از صحنه خارج نمی‌شدند. (زدان؟) در دو گوشه صحنه، تکیه داده به دیوار، پشت یا رو به بازیگرانی که روی صحنه بازی داشتند، می‌ایستادند. کارگردانی احساسی را به تماشاگران منتقل می‌کرد که

گویی همه زندانی‌اند، از حال هم ناخبر، یا با هم در درد و رنج بی‌زبانی و ناهم‌زبانی مشترک‌اند. بازی هنرپیشگان هماهنگ و پرتحرک بود. از میان آن‌ها، بازیگران نقش‌های دکتر، دای و انیا، همسر پروفیسور و دخترش فوق‌العاده بودند.

«پورنوگرافی» از سایمون استفنس^{۱۳}

کارگردان: سباستین نوبلینگ^{۱۴}

«شاو اشپیل هاوز»، فرانکفورت

این اثر ارتباط مستقیم با عنوان نمایشنامه ندارد، بلکه نمایش واقعیت امروز دنیا با تکیه بر تمثیل «برج بابل»^{۱۵} از تورات (سده ۱۸ تا ۱۶ پیش از میلاد) است. در بخش پایانی فصل آفرینش تورات چنین آمده است، که مردم بابل برای مقابله با خداوند به ساختمان برجی می‌پردازند که رأس آن آسمان را بشکافد. خداوند از عرش فرود می‌آید و به قصد تنبیه آنان، زبان آن‌ها را که تا آن زمان یکی بوده است، به چندین زبان تبدیل می‌کند و به این ترتیب آن‌ها را از هم جدا می‌کند.

الهام‌بخش استفنس انفجار بمب یک تروریست در تاریخ هفتم ژوئیه ۲۰۰۵، در متروی لندن است، در آن فاجعه، کنار تروریست ۵۲ تن دیگر جان باختند. درست در همان روز کمیته بین‌المللی المپیک انگلیس را به عنوان برگزارکننده مسابقات المپیک سال ۲۰۱۲ اعلام کرده بود.

استفنس نمایشنامه‌اش را از روز هفتم، شروع کرد و با شماره‌گذاری معکوس تا روز نخست پیش رفت: در طول این هفت روز، بازیگران نقش‌های نمایش در همان حال که داشتند به زندگی روزمره خود ادامه می‌دادند، در هر فرصت خالی که به دست می‌آوردند، تابلوی نقاشی عظیم «برج بابل»، شاهکار پیترو برول^{۱۶} را که سراسر ته صحنه را گرفته بود، تکه به تکه بازسازی می‌کردند. نقش‌های نمایش، از آن میان: مدیری که با فاش کردن راز شرکت خود به آن خیانت می‌کند؛ شاگرد مدرسه‌ای، که به علت نامهربانی محبوبش، خانم معلم خود را آزار می‌دهد؛ استادی که از دختر دانشجوی خود سوءاستفاده جنسی می‌طلبد؛ دو برادر که پس از سال‌ها دوباره به هم می‌رسند و تازه می‌فهمند که چقدر به هم علاقه داشته‌اند؛ همه نقش‌ها نمایشگر جامعاتی از خود بیگانه شده بودند. آن‌ها از گروه کشته‌شدگان فاجعه سه سال پیش نبودند. نویسنده با نمایش زندگی آن‌ها تصویری از مردم بابل، به هنگام ساختن برج را به دست داده بود.

برداشت و تفسیر نویسنده نمایشنامه از تروریسم تازه و اندیشه‌برانگیز بود. «ساموئل وایس» تروریست، پدر خانواده‌ای است، که از

جشنواره‌های تئاتر آلمان «جشنواره نمایشنامه ۰۸»

«مولهایم آن - در - رور»، پانزدهم اردیبهشت تا
چهارم خرداد ۱۳۸۷

جشنواره نمایشنامه‌نویسان

این جشنواره ویژه نخستین اجرای نمایشنامه نویسندگان است. امسال، هشت نمایشنامه از تئاترهای آلمان، سوئیس و اتریش به مولهایم دعوت شده بودند.

«مردم نازنین» از لورا دوک

این نمایشنامه، به کارگردانی ورنر دوگلین^{۲۷} اشاره‌ای است به فضای دانشجویی در آلمان. سه دختر و دو پسر، همه دانشجوی، از رابطه‌شان با هم و با تحصیل و با خودشان می‌گویند. برخوردها و صحبت‌ها، کمتر در گفت‌وگوی دو نفری، بلکه بیشتر از طریق تلفن همراه و به زبان مسخ‌شده و کوتاه «اس. ام. اس» است. از این دست: «ژولی به لیلی - ۳۰، ۱۱ - کمک - بی حوصله - قهوه خوردن؟» «لیلی به ژولی» - ۳۵، ۱۱ - اشترس خیلی - بخون، بخون مرده‌شور. ۱۳ - کافه بوهمیا. «یکی از دختران می‌گوید: «اس. ام. اس» پیچ و خم نداره، چرا باید با هم حرف‌های اعصاب خردکننده زد؟ کسی که نتونه با اس. ام. اس کنار بیاد، معلومه نمی‌دونه ساعت چنده. مثل فیلیپ، یک هفته پیش از امتحانش، با موبایل براش اس. ام. اس فرستادم و رابطه‌مو باهاش قطع کردم. «تها در آلمان سالی ۲۳ میلیارد اس. ام. اس فرستاده می‌شه.

با وجود آنکه هر کدام از دانشجویان کاراکتر و زبان خودشان را دارند، همه ابزار احساسات را رمانتیک می‌دانند، از عاشق شدن پرهیز می‌کنند، به رابطه آزاد میان زن و مرد اعتقاد دارند، یکی بدون شرط و شروط و دیگری به شرطی که همراه با مهریانی باشد و هیچ یک از آن‌ها حاضر به پذیرفتن تعهد نیست. آنکه خانواده‌ای ثروتمند دارد، برایش تنها دانشجوی بودن مهم است، نه فارغ‌التحصیل شدن، به این جهت تا می‌تواند، به بهانه‌های مختلف، سمینارهای خود را عقب می‌اندازد. دیگری هم که، همه روابط انسانی خود را تحت‌الشعاع درس خواندن قرار داده است، به علمی که می‌آموزد اعتقاد ندارد، هدفش از تحصیل، اتمام هر چه زودتر دانشگاه و پیدا کردن کار و درآمد مناسب در آینده‌ای است، که به آن اعتقاد ندارد.

لاورا دوک، نویسنده بیست و هفت ساله، در دفتر نمایش می‌نویسد: «به فضای نمایش خود نه با



بازار نمایشنامه

همراه با جشنواره، طی چهار روز متوالی، در برلن بازار بین‌المللی نمایشنامه دایر شد که در آن ۶۴۶ نمایشنامه از ۲۳ کشور اروپایی فرستاده شده بود ۵۹۳ را خود نویسندگان و ۵۳ نمایشنامه دیگر را ناشران فرستاده بودند. ۲۲۶ اثر به زبان آلمانی و ۳۱۰ اثر به زبان‌های دیگر اروپایی بود. نویسندگان کارهای تازه خود را، معرفی کردند. نمایشنامه «به اضافه صفر، منهای پنج، بدون باد» نوشته «ماریا کیلیبی» اتریشی،^{۲۸} برنده جایزه بازار نمایشنامه شد. کارگردانان و دراماتورژی‌هایی که از سراسر آلمان و کشورهای دیگر اروپایی که در بازار نمایشنامه شرکت می‌کنند، نمایشنامه‌های نویسندگان را برای اجرا در تئاترهای خود انتخاب می‌کنند.

کارگر تئاتر برای جوانان

در طول جشنواره پنج کارگاه، به مدیریت اولریش خوئن^{۲۹}، مدیر «تالیا تئاتر» هامبورگ، رنه پولش^{۳۰} نمایشنامه‌نویس و کارگردان، گاب اسکوند^{۳۱} مدیر «کلکتیو هنرمندان انگلیس و آلمان»، سایمون استفنس، نمایشنامه‌نویس و خانم ماریون تیدکه^{۳۲}، دراماتورژ و پروفیسور در رشته موسیقی و هنرهای نمایشی کارگاه‌ها را اداره می‌کردند.

نمایشنامه‌های رادیویی

برای نویسندگان این گونه نمایشنامه‌ها نیز بازار روز برگزار شد، که «سرگه مدودو»^{۳۵} برنده اعلام گردید. جشنواره دیدار تئاتر برلن سال آینده از اول تا هفدهم ماه مه ۲۰۰۹ خواهد بود.

شهر «لید»، به قصد انفجار متروی لندن آمده است. او به مسلمانان فوندامنتالیست نمی‌ماند، گیج و مضطرب است، در همه حال انگلیسی‌ای خوش‌روست، از اتوبوس که پیاده می‌شود از راننده تشکر می‌کند، از حومه تیره و تاریک لندن که می‌گذرد، همان اندازه از تماشای زندگی مردم محروم رنج می‌برد، که از بار مسئولیتی که به عهده گرفته است.

استفنس می‌گوید، امروز، دیگر ترور از بیرون نمی‌آید، خود ما هستیم که آن را خلق کرده‌ایم. روی اتیکت ترور «ساخت انگلیس» حک شده است. سیاستین نوبلینگ نیز به همین اعتقاد است. وقتی جیب‌های ترورپرست کشته‌شده را روی صحنه خالی می‌کنند، از آن‌ها تکه پاره‌های «برج بابل» بیرون می‌ریزد.

جوایز جشنواره «دیدار تئاتر برلن»

ایستگاه‌های تلویزیونی ZDF، 3sat و Arte از سال ۱۹۹۷ با جشنواره «دیدار تئاتر برلن» همکاری می‌کنند. جایزه بهترین نمایش ایستگاه‌های نامبرده ده هزار است. در سال جاری از میان اجراها دو نمایش «طوفان» و «ماریا استوارت» هم‌زمان با اجرا، به طور زنده پخش شد و دو نمایش «دو و نیم درجه باد ملایم» از ماریا کیلیبی، و «موش‌های صحرائی» اثر گرهارد هاپتمن، در پاییز امسال پخش خواهد شد. جایزه امسال 3sat به «اشتفان کیمینگ» و «کاتیا هاس»، کارگردانان «ماریا استوارت»، تعلق گرفت.

جایزه ۵/۰۰۰ اوبروی بازیگری «آلفرد کر»^{۳۸}

این جایزه که از شهره‌ترین جایزه‌های آلمان و ویژه هنرپیشگان جوان است، همسر و پسر «آلفرد کر»، منتقد مشهور آلمان، چهارده سال پیش با همکاری روزنامه «تاگس اشپیگل» راه انداخته‌اند امسال این جایزه به نیکلاس گرت^{۳۹}، به خاطر بازی‌اش در نمایش «موش‌های صحرائی» اثر گرهارد هاپتمن داده شد.



شور و تحسین و نه با معیارهای اخلاقی، بلکه با فاصله نگاه می‌کنم و معتقدم پشت‌ظاهر بی‌تفاوت و خونسرد نسل جوان امروز، که این خود حاصل جامعه‌ای سرمایه‌داری است، دنیای خشم و درد و نگرانی خوابیده است، که روزی به طغیان خواهد رسید و کم‌دی به تراژدی تبدیل خواهد شد.»

دکور نمایش سکویی بود در سراسر ته صحنه، پایین آن دو صندلی و میز. هنرپیشه‌ها، گاه مقابل هم و زمانی دیگر، در حالی خودشان در دو سوی صحنه حضور داشتند، راحت و طبیعی بود. کارگردانی نمایش، با توجه به تفاوت سنی ۵۰ تا ۶۰ سال میان کارگردان و هنرپیشگان درخشان بود. تماشاگران جوان غرق نگاه و گوش بودند، برخورد مسن‌ترها با نمایش، همان طور که نویسنده نوشته است، با فاصله و گاه با احساس تأسف بود.

من هم که معتقدم: «اگر نمی‌توانی از زمانه جلو بزنی، دست کم با زمان جلو برو»، موبایل دارم و هرازگاه «اس. ام. اس» می‌فرستم. مدرنیت را صددرصد قبول ندارم و تا آنجا که زورم برسد، آشنا و دوست را به با هم نشستن و گل گفتن و گل شنیدن وامی‌دارم.

«مشهور به گاسپادین»^{۲۸} از فیلیپ لوله^{۲۹}

فشرده‌نمایشنامه: جوانی به نام گاسپادین، که حاضر به قبول قوانین و مقررات نیست، نشان می‌دهد. پیش از این گاسپادین هم برای اعتراض، هم کسب درآمدی مختصر یا یک لاما تو شهر، به خصوص جلوی فروشگاه‌های زنجیره‌ای می‌گشته است. احزاب سبز، به عنوان حمایت از حیوانات لاما را ازش می‌گیرند. از آن به بعد گاسپادین می‌کوشد زندگی تازه‌ای، جدا از جامعه کاپیتالیستی و مصرفی برای خودش انتخاب کند. از آنجا که گاسپادین حاضر نیست، به اداره آنته کار برود و اعلام بیکاری کند؛ دوست دخترش او را ترک می‌کند. دوستانش از فلسفه زندگی او به نفع خودشان سوءاستفاده می‌کنند، یکی تلویزیونش را صاحب می‌شود، دیگری یخچالش را و سومی مانده دار و ندارش را. گاسپادین می‌ماند بدون همه چیز. در این موقعیت است که ناگهان

است؟

شاگور: جالب بودن چنین ایده‌هایی این است که می‌شود آن‌ها را در تئاتر به تصویر کشید. می‌شود تصور کرد که چه خواهد شد اگر کسی بگوید، همه چیز احمقانه است. من نمی‌خواهم تو این بازی شرکت کنی. می‌توانم تصور کنم، هر که پولی به دست می‌آورد، روزی به خودش بگوید، آیا منطقی است به این خاطر از اول تا آخر هفته بدود. آیا نمی‌شود جور دیگری زندگی کرد. جامعه ایده‌آل تو چیست؟ دست کم جامعه خوشبخت را چه می‌دانی؟

لوله: شیرینی برای همه.

شاگور: جدی! در نمایشنامه‌ات، گاسپادین در پاسخ به سؤال دوستش، که تفاوت او با دیگران در چیست و تا چه اندازه نمی‌تواند خودش را با اجتماع وفق بدهد، می‌گوید: «باید فکر کنم». آیا خودت، به عنوان نویسنده جواب گاسپادین رو پیدا کرده‌ای؟

لوله: نه. جواب این سؤال رو نمی‌توانم بدهم. اگر کسی می‌داند، خوب است که به من هم بگوید.

تو چی؟

شاگور: جذابیت نمایشنامه برای من درست در همین است که راه‌حل فوری نشان نمی‌دهد تا آنجا که می‌دانم تو تا حالا هیچ وقت زندان نبوده‌ای، اما می‌دانم که دو هفته بیکار بودی و بیکاریتو به اداره کار هم خبر داده بودی.

نمایشنامه‌ات را در همین دوره نوشته‌ای؟

لوله: نه. نمایشنامه در این دوره تقریباً تمام شده بود. از این گذشته، در این دو هفته بیکاری در کارگاه نویسندگی آقایی به نام کریستو شاگور شرکت کرده بودم و تو فکرهای دیگری بودم.

شاگور: تو این دو هفته، این احساس رو داشتی که نمایشنامه‌ات کارآمد داره؟

لوله: گاسپادین فقر خودشو به ثروت تبدیل می‌کند. به این ترتیب که به خودش می‌گوید: «حالا که کاری گیر نمی‌آورم، ادعا می‌کنم، که

این منم که نمی‌خواهم کار کنم». ولی خود من این جور فکر نمی‌کردم، من می‌خواستم کار کنم، می‌خواستم به تئاتر راه پیدا کنم و کردم آخر خوش، همه چیز خوش.»

کیسه‌ای پر از پول در خانه‌اش پیدا می‌شود، حالا دیگر، نه تنها دوستانش دوباره به دیدار او مشتاق شده‌اند، بلکه سروکلۀ پلیس هم پیدا می‌شود. به دلیل آنکه آدم فقیر و بیکار نمی‌تواند پنج داشته باشد، گاسپادین را به زندان می‌برند.

جالب اینجاست که وقتی دوست دختر گاسپادین در زندان به دیدارش می‌رود و می‌کوشد راهی برای رهایی او پیدا کند، گاسپادین می‌گوید در زندان خوش است و نیازی به دنیای سرمایه‌داری حسن نمی‌کند.

فیلیپ لوله با کارگردان نمایشنامه خود کریستو شاگور^{۳۰} از طریق اینترنت آشنا شده است. درباره خلق این نمایشنامه و اجرای آن در شواوشیل هاوز بوخوم بخشی از گفت‌وگوی آن‌ها را می‌آورم.

شاگور: چه شد که به فکر نوشتن «گاسپادین» افتادی؟

لوله: من جلوی یکی از این فروشگاه‌های زنجیره‌ای بودم. وقتی در آنجا جوانی اهل پرو را با یک لاما دیدم این جمله به ذهنم رسید: «حزب سبزی آلمان لاما‌ی مرازم گرفته‌اند».

این جمله مقدمه کارم شد. البته از اول ساختمان نمایشنامه در این اندیشه بودم، که می‌بایست همه چیز گاسپادین را ازش می‌گرفتند.

شاگور: تصویری از ادبیات جلوی چشمت بود، یا منظورت از «گاسپادین» همان واژه روسی به معنای «هی، آدم» بود؟

لوله: این اسم خودش نیست از فرهنگ واژه‌های بیگانه گرفته‌ام. مناسب حال آدمی است که همه چیز را نفی می‌کند.

شاگور: تا چه اندازه این اسم در ارتباط با خودت



اجرای «مشهور به گاسپادین»

مضمون سروده سعدی: «این همه دوستان که می‌بینی / مگسانند گرد شیرینی» در نمایشنامه «تیمون آتنی» اثر شکسپیر نیز می‌بینیم؛ وقتی تیمون ثروتمند ورشکست می‌شود، همه دوستان که همیشه مهمان سفره گشوده او بودند، از وی می‌گریزند، اما وقتی خبر می‌شوند که تیمون دوباره گنجی به دست آورده است به سر سفره برمی‌گردند. تیمون سرمایه‌داری پیر است که برای اعتماد به نفس به طفیلی‌ها نیاز دارد، نقطه مقابل او گاسپادین است که مخالف گردآوری سرمایه است، به فلسفه «رهایی و بی‌نیازی از بندهای مادی» اعتقاد دارد، به عبارت دیگر او درویشی واقعی است. از این جهت این نمایشنامه، به دلیل محتوای اندیشه‌برانگیز خود، به ویژه امروز که تب سرمایه‌داری، همچون ویروس شرق و غرب جهان را مبتلا کرده است، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

نمایشنامه در سالن کوچک و زیرزمینی «شواش‌پیل هاوز» بوخوم اجرا شد. صحنه پرده نداشت. دیواری بود خشک و خالی با چهار در، روبه‌رو و پشت تماشاگران و از اسباب صحنه تنها یک دستگاه تلویزیون و یخچال. هنرپیشگان، همه جوان، با کارگردانی درخشان «کریستو شاگور» احساس مشترک جوانان امروز آلمان، بلکه جهان را که وحشت از بیکاری و آینده نامعلوم است، با جان و دل بازی می‌کردند.

سایت اینترنتی «نقد شبانه»

این سایت در اردیبهشت‌ماه سال گذشته (ماه

مه ۲۰۰۷) و در ارتباط با «جشنواره نمایشنامه ۷» آغاز به کار کرده است. در آن سال سر دبیر سایت در دیباچه چنین نوشته بود: «تا امروز نقد تئاتر دو روز پس از اجرای نمایش منتشر شده است. ما بر آن هستیم که نقد نمایش‌های روی صحنه را فردای همان روز در سایتی مستقل و سرتاسری بیاوریم. از سوی دیگر نقد تئاتر تا امروز یک طرفه: از تئاتر به تماشاگر است. ما می‌خواهیم نظر تماشاگر را نیز مطرح کنیم. برای این منظور بخشی را زیر عنوان «نظر سنجی» به سایت افزوده‌ایم، تا تماشاگران بتوانند، نه تنها در باره نمایش، بلکه درباره نقدهای تئاتر نیز نظر بدهند، همچنین نمایش‌های شهر خود را معرفی کنند. از این گذشته در نظر داریم از طریق ترجمه، تئاترهای آلمانی زبان را به زبان‌های دیگر اروپایی بشناسانیم، سایت نقد شبانه همه روزه از ساعت نه و شنبه‌ها از ساعت ده صبح نمایش‌های شب پیش در سراسر کشورهای آلمانی زبان را معرفی، نقد و تفسیر می‌کند. از امسال نامه‌هایی درباره تئاترهای اروپایی (فرانسه، لهستان، چین و کشورهای بالتیک) نیز در سایت منتشر شده است. «جشنواره نمایشنامه ۹» از ۱۶ ماه مه تا ۶ ژوئن ۲۰۰۹ خواهد بود.

جشنواره رور، رکلینگهاوزن (۱ ماه مه تا ۱۵ ژوئن ۲۰۰۸)^{۲۱}

جشنواره با سخنرانی دکتر فرانک هوفمن، مدیر و دکتر ورنر مولر شهردار رکلینگهاوزن آغاز شد. ۲۸ نمایش، ۱۲ نمایشنامه‌خوانی، ۳ کنسرت، یک جشنواره کاباره ادبی و سیاسی، در ۲ سالن بزرگ و کوچک تئاتر، خیمه تئاتر، ویژه تئاتر آزاد، ۳۲، تالار شهر مارل، خانه مردم «شهر رکلینگهاوزن، باغ ملی

و «تالار هنر»، همه نمایش‌ها با سفارش و همکاری جشنواره رکلینگهاوزن با گروه‌ها اجرا شد. «ماه برای ناکامان» از یوجین اونیل؛ دو نمایشنامه «شکار جادوگران» و «موسیقی بلوز رستاخیز» از آرتور میللر، «گره روی شیروانی داغ» و «باغ وحش شیشه‌ای» از تنسی ویلیامز، نمایشنامه «فرصت مناسب» از دیوید ممت، با بازی هنرپیشگان شهره سینما و تئاتر آن کشور؛ کیوین اسپیسی و جف گلد بلوم، به کارگردانی ماتئو وارخوس، کار مشترک جشنواره با تئاتر «الدویک» لندن اجرا خواهد شد.

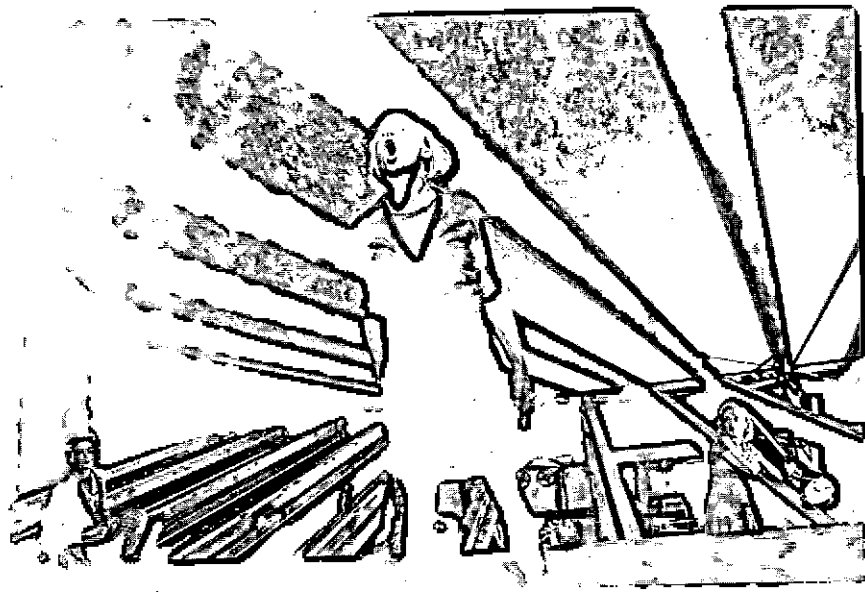
به سبب شمار بسیار و هم‌زمانی نمایش‌ها من توانستم تنها نمایش‌های زیر را ببینم.

«فرصت مناسب»

نویسنده: دیوید ممت

کارگردان: ماتئو وارخوس^{۲۳}، بازیگران: جف گلدبلوم^{۲۴}، کوین اسپیسی^{۲۵} و لارا میشل کلی^{۲۶} دیوید ممت نمایشنامه‌نویس معاصر و بنام آمریکا، تاکنون چندین بار جایزه «پولیتزر» و دو بار اسکار گرفته است. گلدبلوم و اسپیسی بازیگران سینما هم هستند. اسپیسی یک بار جایزه اسکار نقش اول و بار دیگر جایزه اسکار نقش دوم را برده است.

«گلد بلوم» نقش تهیه‌کننده‌ای مشهور را بازی می‌کند و «اسپیسی» نقش همکار سالیان او را. در پرده اول «اسپیسی» با شور و هیجان بسیار از سناریویی حرف می‌زند که تهیه آن پردرآمد خواهد بود. پرده دوم در خانه خانم «لاورا»، منشی «گلدبلوم» می‌گذرد. این خانم درست بر خلاف اسپیسی، رئیسش را متقاعد می‌کند که



هدف اصلی تهیه فیلم نباید سودآوری مالی باشد و کتابی را معرفی می کند که تکیه روی اخلاق و انسانیت دارد. در پرده سوم، وقتی گلدبلوم به اسپینسی می گوید از تهیه فیلم پیشنهادی او منصرف شده است. میان آن‌ها مشاجره و زد و خورد درمی گیرد. گلدبلوم نخست عذر همکارش را می خواهد، سر آخر، با میانجیگری خانم منشی دو همکار سالیان دوست به توافق می رسند.

«فرصت مناسب» نمایشی بود در راستای نمایش های بولوار، شاد و سرگرم کننده، بدون حرف و پیامی تازه. تنها هنرپیشگان بودند که با بازی خود تماشاگران را در تمامی لحظات نمایش مجذوب کردند.

بهترین های «کاتا کلو»^{۳۷}

رقص اکروباتیک، کورنوگراف و کارگردان: جولیا استاکولی^{۳۸}

دو خانم، «جولیانا استاچولی»، و «اندره آ زورزی» هر دو از قهرمانان المپیک جهانی، یکی در اکروباسی و دیگری در والیبال اند که گروه را در سال ۱۹۹۶ گروه «کاتا کلو» را پایه ریخته اند. آن‌ها با هنرنمایی خود از جمله برنامه گشایش مسابقات المپیک سال ۲۰۰۰ در سیدنی/استرالیا و در سال ۲۰۰۶ مسابقات زمستانی در تورین/یتالیا را اجرا کرده بودند.

«کاتا کلو» هنری خیال و طنز بود، چندین و چندین صحنه، هر صحنه آمیزه‌ای چشمگیر از هنر رقص، حرکات بدنی حیرت‌انگیز اکروباسی میخته به طنز زنان و مردان، فیلم، سایه بازی، همراه با موسیقی دلنشین، و این همه در فضای واقعی، که رؤیایی: لذت چشم و گوش.

خدای قتل عام^{۳۹}

نوشته یاسمینا رضا^{۴۰}

کارگردان «اولریش والدر» کاری از «تئاتر سن پائولی» / هامبورگ

دو شاگرد مدرسه یازده ساله تو راه مدرسه به هم زد و خورد می کنند، یکی دو دندان دیگری را می شکنند. خانواده بچه‌ها آدم‌های متشخصی هستند. پدر بچه خاطلی، وکیل معتبر یک شرکت دارویی و مادرش مشاور سرمایه است، مادر بچه دیگر نویسنده و پژوهشگری است متعهد که دارد کتابی درباره فجایع انسانی در ایالت «دارفور» / سودان می نویسد و شوهر او در کار خرید و فروش تأسیسات ساختمانی است. خانواده نخست با دسته گل لاله به خانه پسر بچه دندان شکنده آمده‌اند، تا مشکل بیمه درمانی را در فضایی روشنفکرانه حل کنند. آن‌ها برای اولین بار است که همدیگر را می بینند. جناب وکیل هر چند دقیقه تلفن همراه به گوش است. به موکلش که مدیر یک شرکت دارویی است می گوید، تا زمانی که عوارض جنینی احتمالی فرآورده دارویی مشخص نشده است آن‌ها را نه در مجمع عمومی شرکاء باید مطرح کرد و نه مطبوعات را در جریان گذاشت. خانم صاحبخانه را به خاطر دفاع او از حقوق مردم جهان سوم تحسین می کند و ادامه می دهد: «البته نباید فراموش کرد که هر کس اول از همه به فکر نجات خودش است تا نجات دیگری.» از آن سو آقای صاحبخانه از همسرش انتظار کدبانویی را دارد و حرفه نویسندگی و تعهد اجتماعی او را جدی نمی گیرد.

نمایش که با تعارف و خوش و بش، همان گونه

که از اشخاص متمدن انتظار می رود آغاز شده بود به درگیرهای لفظی، طعنه و متلک همه جانبه زد و خورد کشیده شد. خانم مشاور سرمایه که از دست تلفن کردن مدام شوهرش به عذاب آمده تلفن همراه او را تسوی آب گلدان انداخت و روی تابلوی ایوم نقاشی خانم صاحبخانه بالا آورد و خانم صاحبخانه هم کوتاه نیامد و آل و اوضاع کیف همتای خود را پخش زمین نمود! بی تردید یکی دو روز بعد دو هم شاگردی با هم آشتی خواهند کرد، بیچاره بزرگ ترها که کینه شتری شان تمامی ندارد.

یاسمینا رضا که خود، برای نخستین بار نمایشنامه خود را، به مناسبت صدمین سالگرد تئاتر «انتوان»^{۴۱} با ایزابل هوپیر^{۴۲} در پاریس کارگردانی کرده است، می نویسد: «آن‌ها که از تعهد اجتماعی داد سخن می دهند به ندرت صادق اند. برعکس در حرف های آدم های متفرعن صداقت بیشتر است، چرا که حرف آن‌ها همان است که می اندیشند. وکیل در نمایشنامه از این دست آدم‌هاست. در مقابل او برای خانم مهماندار نجات مردم «دارفور» یک جور بهانه است، در واقع به فکر نجات جان خودش است.»^{۴۳}

«خدای قتل عام» یک کمدی انتقادی / اجتماعی واقع گراست با نقش هایی که هر کدام با روحیه و حال متفاوت خود برای بازیگر جذبه ویژه دارد. مردان در این نمایشنامه به مسائل زنان و خانواده توجه ندارند، در عالم خودشان اند و هر گاه به میدان بحث و مشاجره کشیده شوند، یا جوش می آورند یا همسرانشان را مسخره می کنند. تعادل و هماهنگی میان جد و طنز، به بیانی دیگر ترکیب انتقاد و استهزاء جد و شوخ مهم ترین عامل اجرای «خدای قتل عام» است. من سه اجرا از این اثر را در سه شهر آلمان تماشاگر بوده‌ام. در این بیشتر این اجراها حتی شوخ هم جد بود!^{۴۴}

برهنه

نوشته لوییجی بیراندلو^{۴۵}، کارگردان: پتر زادک^{۴۶}، کاری از تئاتر «سن پائولی»، هامبورگ

نویسنده‌ای پیر و ناموفق خبر خودکشی ارسیلیا، پرستار دختر بچه کنسول گروتی را در روزنامه می خواند. به شوق تحریر جالب ترین رمان زندگی اش ارسیلیا را به آپارتمان اجاره‌ای خود می آورد اما همان در آغاز کار هم آرامش خود را از دست می دهد و هم آرزویش ناکام می ماند. اول از همه سر و کله روزنامه نگاری که خبر خودکشی ارسیلیا را نوشته است پیدا می شود. او می خواهد بداند چرا کنسول گروتی، عذر ارسیلیا را، که در مرگ بچه آن‌ها بی تقصیر بوده خواسته، چرا همسر او وی را از خانه بیرون رانده است. کنسول که معلوم می شود به «ارسیلیا» تجاوز

کرده و همسرش، دنبال آن‌ها جوانی که نخست نامزد ارسیلیا بوده او را به خاطر دختر دیگری ترک کرده، با شنیدن خودکشی او مجلس عقد را ترک کرده، همه دوباره به سراغ او می‌آیند که با او تجدید عهد کنند.

«پیراندللو» در نمایشنامه «برهنه» نیز پرش «بودن و نمودن» را مطرح می‌کند: «آیا ما همانیم که می‌نماییم؟» نویسنده، در آغاز نمایش با خود می‌گوید: «در تردیدم که آیا مشتاقم رمان زندگی ارسیلیا را بنویسم، یا با ارسیلیا رمانی را تجربه کنم؟» حتی زن صاحبخانه نویسنده نیز که بیش از همه نسبت به ارسیلیا دلسوزی نشان می‌دهد، عشقش این است که پیوسته او را لخت کند و بیوشاند.

نه کنسول و همسرش، نه نامزد ارسیلیا و روزنامه‌نگار و نویسنده، هیچ کدام چنان که می‌نمایند نیستند. هیچ کس به راستی نشان نمی‌دهد کیست و چه می‌خواهد. آیا آن‌ها ارسیلیا

پتر زادک هشتاد و دو ساله، از کارگردانان پیش کسوت و پیش‌تاز آلمان، در اجرای این نمایش کم‌تر از انتظار موفق بود. برای اینکه فضای سیسیل، زادگاه پیراندللو را مجسم کند در آغاز و انتراکت میان دو پرده، همچنین در پایان نمایش گیتاریستی روی صحنه می‌آمد، بدون توجه به بازیگران و آن‌ها نیز بدون درک حضور او، ترانه‌هایی چند از آن خطه را می‌خواند و می‌رفت. تمهیدی که هیچ کمکی به نمایش نکرد. از سوی دیگر، گرچه زادک هنرپیشگان شهرهای را برگزیده بوده اما بازی آن‌ها، بر خلاف آنچه نویسنده می‌خواست، نه ترکیبی از بودن و نمودن که یک بعدی بود.

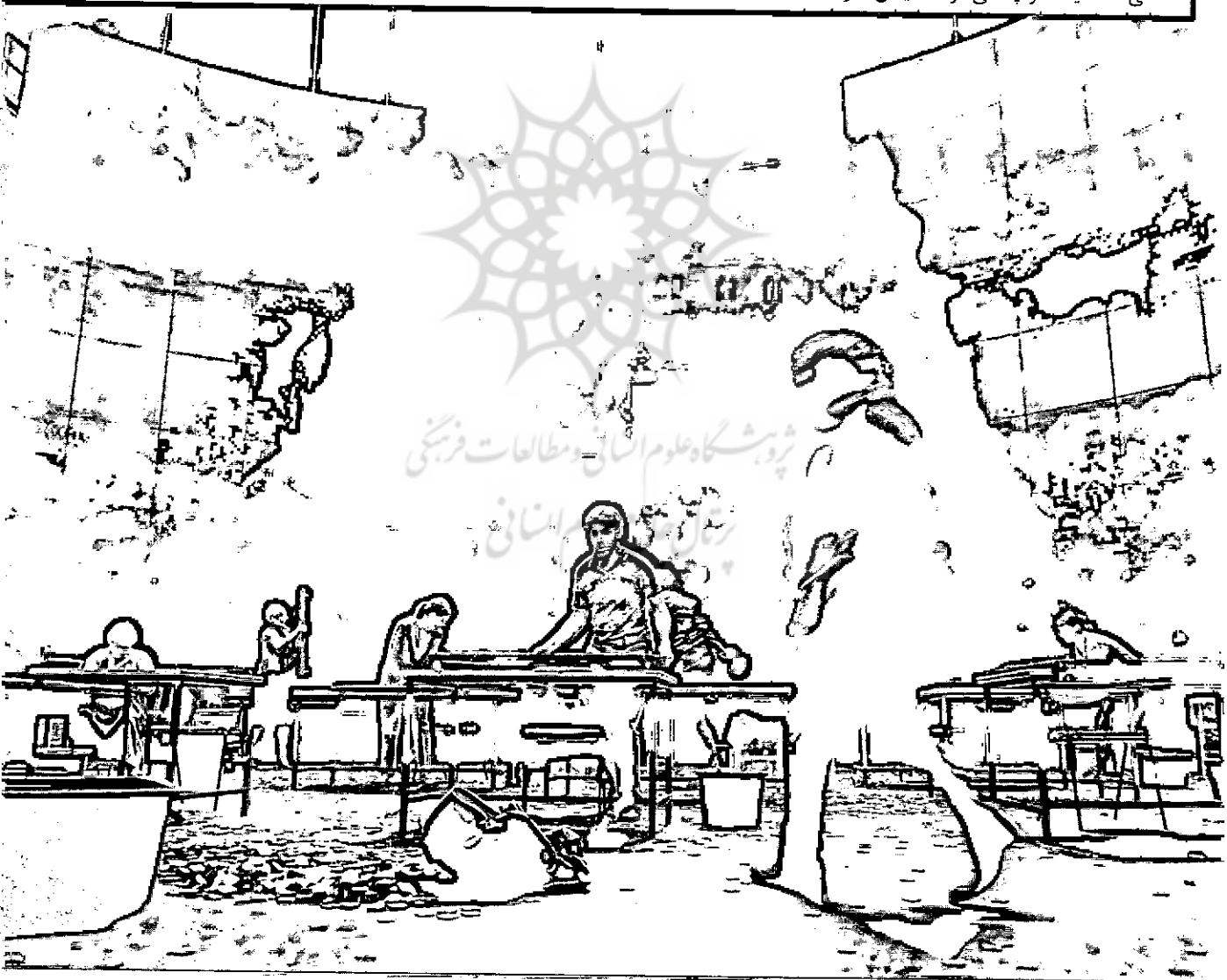
شعر و رمان خوانی

دیگر از ابداعات جشنواره رور برگزاری شعر و رمان خوانی بود. هنرپیشگان، از آن میان

«ورونیکا فرس»، هنرپیشه سینمای آلمان که با هنرپیشگانی چون «جان مالکوویچ» و «زرار دو پردیو» هم‌بازی بوده است بخشی از کتاب «تیمبوتکو» اثر «پاول آستر»، «یریس بربرین» داستان‌های کوتاه «وودی آلن» و «تو زاندر» سروده‌های «والت وایتمن» از کتاب «نیزار» او را خواندند.

خیمه تئاتر

از بدعت‌های جالب «جشنواره رور» نمایش گروه‌های آزاد در خیمه ویژه آن‌ها بود. در این خیمه شانزده نمایش از هفت کشور، و هر گروه چهار روز متوالی اجرا داشتند. یکی از کارهای درخشان این گروه‌ها اجرای نمایش پانتومیم «عرب و یهودی» از گروه بزمجه از انگلستان به نوشته و کارگردانی و بازیگری مشترک الل نجاری^{۲۷} و آمیت لهاو^{۲۸}، دو دوست هنرپیشه و رقصنده مسلمان و یهودی بود.



پی‌نوشت:

کشید. هر دو به هم نزدیک شدند و عروسک را به بازی گرفتند. انفجاری دیگر رخ داد این بار نخست جوان عرب با چپی اقال و دشدشه در حالی که موسیقی عربی او را همراهی می‌کرد وارد شد و دست‌افشانی کرد. لحظه‌ای بعد جوان یهودی وارد شد او هم به گونه‌ای دیگر، با همراهی موسیقی یهودی دست‌افشانی کرد. وقتی حضور هم را دریافتند، به شیوه پانتومیم با هم جنگیدند. برای سومین بار انفجار رخ داد، صحنه تاریک شد. هنگامی که نور آمد دوباره خرابه بود. دو جوان از میان خرابه برخاستند. عروسک را پیدا کردند و او را به بازی گرفتند.

این نمایش. «الل نجاری و امیت لهاو» پیام‌آور عشق و دوستی میان انسان‌ها بودند. آن‌ها با بازی و رقص کم‌نظیر خود نشان دادند که در آزادی، انسان‌ها قادرند فراسوی جنگ‌های سیاسی و مذهبی، با هم در خوشی و مهربانی زندگی کنند.

مرکز فرهنگی سوئیس در پاریس را اداره می‌کرد. ورنر دوگین در تئاترهای بزرگ آلمان کارگردانی کرده است، سال آینده هشتادساله خواهد شد.

۲۸. Gospodin الهام‌بخش لوله در تحریر نمایشنامه این عبارت سورن کیر که گارد فیلسوف دانمارکی است: «صنله این است که کسی بتواند خودش باشد. آدمی که جدا از حرکت جامعه تصمیم بگیرد خودش باشد.»

۲۹. Philipp Löhle (۱۹۷۸) تئاتر شناسی، ادبیات آلمانی و تاریخ را در ارلانگن/ آلمان و رم تحصیل کرده است. از سال ۲۰۰۶ در تئاتر شهر «بندن بادن» دستیار کارگردان است. در سال ۲۰۰۱ جایزه بهترین نمایشنامه را در «هاله» و جایزه تماشاگران را در «بازار نمایشنامه» هایدلبرگ برده است. او کارگردان تئاترهای هامبورگ و برمن است. «لوله» در کارگاه نویسندگی کریستو شاگور در «پورگ تئاتر» وین شرکت کرده بوده است. نمایشنامه «مشهور به گلسپارین» در بازار نمایشنامه جشنواره «بیدار برلن ۲۰۰۷» جایزه بهترین اثر نمایشی را برده است.

۳۰. Kristo Sagor (۱۹۷۶) نمایشنامه‌نویس و کارگردان

۳۱. Ruhrfestspiele Recklinghausen Fringe. ۳۲. واژه انگلیسی برای گروه‌هایی که در انگلستان و آمریکا، کنار تئاترهای شهر و ایالت، بدون دریافت بودجه از دولت، یا مؤسسات تجارتي، تئاتر تجربی اجرا می‌کنند. این گروه‌ها به جشنواره‌های «پراگ»، «دینبورگ» نیز دعوت می‌شوند. تنها در نیویورک، کنار تئاترهای «برادوی» بیش از دویست تئاتر تجربی و دانشجویی وجود دارد.

- 33. Matthew Wardhus
- 34. Jeff Goldblum
- 35. Kevin Spacey
- 36. Laura Michelle Kelly

۳۷. Katakidi واژه زبان باستانی یونان به معنای «خمش و پیچش بدن»

- 38. Giulia Staccioli
- 39. Le dieu du carnage (2006)

۴۰. ایرانی و مادر ویولنیستی مجاری. هنرپیشگی را در مدرسه‌ی ام لوکوک Jacques Icoq و از میان ۱۹۸۷ به نویسندگی روی آورده است. چند نمایشنامه او از آن میان:

«گفت‌وگو پس از خاک‌سپاری (۱۹۸۷)»، «هنر (۱۹۹۴)» (این نمایشنامه به ترجمه دکتر حسین علی طباطبایی و با کارگردانی داود رشیدی در تهران اجرا شده است)، «سه برلشت از زندگی»، «یک نمایشنامه اسپانیایی (۲۰۰۴)» و «نور (۲۰۰۶)» تاکنون جوایز «هولیر»، Laurence Award و Tony Award را به دست آورده، در بسیاری از کشورها روی صحنه آمده است.

۴۱. André Antoine کارگردان و بلژی تئاتری معاصر فرانسه. در تئاتر او برای نخستین آثار ژان پل سارتر، آلبر کامو و ژان کوکتو بازیگرانی چون پیر براسور، ماریا کازارس و ژان مورو روی صحنه آمد.

۴۲. Isabelle Huppert بازیگر شهرة سینما و تئاتر فرانسه

۴۳. در آلمان انجمن‌های بسیاری هستند که برای کمک به بینوایان آفریقا و آسیا و حتی برای حمایت از نسل حیوانات در خطر، اعانه به مستحقان که به جیب باقیان خیر رسیده است. «تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل»

۴۴. کمدی هنر خندیدن به خود است. دراماتورژی آلمان در درام و تراژدی آثار ارزشمندی را به جهان تئاتر عرضه کرده است. در حالی که به جز محدود آثار «هاینریش فن کلايست»، «آگوست کوتره بو» و «گوتفرد افرام لسینگ» نمایشنامه کمدی کمتر دیده می‌شود.

۴۵. Luigi Pirandello (۱۸۶۷-۱۹۳۶) نخستین بار در ایران پری صابری نمایشنامه «شش شخصیت در جست‌وجوی یک نویسنده» او را در سال ۱۳۴۸ روی صحنه آورد، که در آن فروغ فرخزاد بازی می‌کرد.

- 1. Berliner Theatertreffen
- 2. Andres Müny (1948)
- 3. Wolfgang Höbel (1962)
- 4. Theater heute
- 5. Signa Senses
- 6. Arthur Köster
- 7. Gertrud
- 8. Einar Schleef
- 9. Jens Groß
- 10. Armin Petras (1964)

نمایشنامه‌نویس نیز هست. در این راه خاصه رمان را برای نمایش تنظیم کرده است. از آن جمله‌اند: «در راه جشن عروسی» و «شب لیسابن» بر اساس رمان‌هایی به همین نام از «جان برگر» و «اریش ماریا زمارک»

- 11. Ulfat Altman
- 12. Jürgen Gosch

۱۳. این واژه یونانی است و ترکیبی است از دو واژه Porne به معنای «روسی» و geraphien به معنای نوشتن.

- 14. Simon Stephens
- 15. Sebastian Nübling

۱۶. بابل ترکیبی است از دو واژه زبان بابلی «باب» دروازه و «پلیم» خاوند. در سال ۱۶۷۹ آنتانزیوس کیرشیر، کشیش ژرژویت اسطوره برج بابل در تورات را رد می‌کند. می‌نویسد ارتفاع زمین تا آسمان ۲۶۵،۳۸۰ کیلومتر است. برای ساختن چنین برجی می‌بایست حدود چهار و نیم میلیون کارگر سه هزار و چهار صد سال بدون انقطاع کار می‌کردند!

- 17. Pieter Bruegel 1568- 1625

- 18. Alfred Kerr
- 19. Niklas Kohrt
- 20. Maria Kipli
- 21. Ulrich Khuon
- 22. René Pollesch
- 23. Gab Squad
- 24. Marion Tiedtke
- 25. Sergej Medwedew

۲۶. Laura de Weck (۱۹۸۱) در پاریس، هامبورگ و زوریخ بزرگ شده است. تا سال ۲۰۰۵ در مدرسه عالی تئاتر و موسیقی زوریخ تحصیل می‌کرد. پس از آن به هنرپیشگی و نویسندگی پرداخته است. او در سال ۲۰۰۵ به دریافت بورس «پاول مات» نایل شده است. امروز او در «شواشپیل هاوز» هامبورگ بازیگر است.

۲۷. Werner Döggein یکی از کارگردانان نوآور آلمان است. او در سال‌های ۵۰ در فرانسه با «ژوزه بلن» در نخستین اجرای «به انتظار گودو» ی بکت همکاری داشته است. میان سال‌های ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۵ مدیر هنری تئاتر شهر یازل سوئیس، پس از آن



- 46. Peter Zadek
- 47. Allet Nedjari
- 48. Amit Lahav